رسانه های گروهی جهانی سازی و افکار عمومی

نوآم چامسکی

مترجم : سهلانی، م.ج

چاسکی را در کشور ما در همه جهان‏ بیشتر به خاطر تخصص اصلی‏اش که‏ زبان شناسی است،می‏شناسند.تدریس‏ این رشته و ریاست بخش زبان‏شناسی و زبان‏های جدید در دانشگاه پر آوازه‏ «ام.آی.تی»در شهر کمبریج ایالت‏ ماساچوست آمریکا با اوست.نظریه‏های‏ برجسته‏ای که در این رشته ارائه کرده، عنوان«انقلاب چامسکی»یافته است.

چامسکی به دخالت‏های آمریکا در سرنوشت مردم سایر کشورها توجه خاص‏ داشت و سخت بر آن می‏تازد.

آنچه در زیر می‏خوانید گفت و گوی‏ رادیو اووتور کانادا با نوآم چامسکی در زمینه«رسانه‏های گروهی،جهانی سازی و افکار عمومی»است.

\*کنترل افکار عمومی تا چه اندازه برای رسانه‏های‏ گروهی اهمیت دارد؟

چامسکی:همیشه باید پرسید که برای چه کسی مهم‏ است؟برای آحاد جامعه این نکته مهم است که رسانه‏ها افکار عمومی را به کنترل خود درنیاورند زیرا مردم باید بتوانند تا آنجا که ممکن است برای آماده سازی و ارائه بحث‏ و مناظره در مورد مسایل مهم خود از فضای آزادی جهت‏ دریافت گزارش‏ها و اخبار صحیح،برخوردار باشند.اما برای خود رسانه‏ها،یعنی صاحبان آنها که عبارتند از مدیران‏ تولید و بازاریابی و آگهی‏دهندگان تجارتی و سایر صاحبان‏ قدرت در جامعه،کنترل افکار عمومی بسیار اهمیت دارد.

این امر یک فرضیه نیست،حدود 70 یا 80 سال است‏ که این موضوع روشن شده است.در واقع،این نکته چنان‏ واضح است که بحث‏های علنی درباره آن،چه در انگلستان‏ و چه در آمریکا،صورت گرفته است.زمان جنگ جهانی‏ اول،یعنی تقریبا طی سال‏های دهه 1920،زمانی بود که‏ فرانشز(امتیاز جویی)گسترش می‏یافت.تا آن زمان،اکثر رأی گیری‏ها،شدیدا محدود به اشخاصی می‏شد که دارای‏ املاک و مستغلات بودند.همین امتیاز،باعث برخورداری‏ از امتیازات دیگر برای ملاکین می‏گردید.تلاش‏های‏ بسیاری در این راه در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست، صورت گرفت و امتیازات زیادی کسب شد که در میان آنها یکی هم شامل حق رأی مردم می‏شد،این امر دردسر زیادی‏ هم در انگلیس و هم در آمریکا-دو کشور بزرگ دمکراسی- ایجاد کرد.عکس العمل در هر دو کشور یکی بود:دیگر نمی‏توانستند مردم را با زور کنترل کنند،لااقل نه به اندازه‏ گذشته،از این رو،نیروی بیشتری باید صرف کنترل عقاید و رفتار می‏شد.

\*شما در مباحثی که داشته‏اید گفته‏اید که نیت‏ رسانه‏ها،یعنی مدیران و روزنامه نگاران،بی‏تفاوت‏ نگهداشتن و انحراف از مشارکت مفید و مؤثر در فرآیند سیاسی است.چگونه این نیت را مورد بررسی قرار می‏دهید؟آیا آن‏ها به واقع چنین نیتی را با آگاهی انجام‏ می‏دهند؟یا این که فقط به طور ناآگاهانه با ایدئولوژی شایع‏ در جامعه خود را تطبیق می‏دهند؟در اینجا،پویایی اصلی‏ کار در چیست؟

چامسکی:بستگی به این دارد که درباره چه کسی‏ صحبت می‏کنید؟اگر درباره رهبران رسانه‏ها، نظریه‏پردازان،رؤسای روابط عمومی صاحبان صنایع، روشنفکرانی که درباره دمکراسی و غیره قلمفرسایی‏ می‏کنند،باشد،کاملا آگاهانه است؛اما اگر منظور شما افرادی هستند که گرفتار این سیستم‏اند،عمدتا نه کاملا، ناآگاهانه،است؛بسیاری از مردم می‏دانند که به چه چیزی، تن در می‏دهند.و در حقیقت با آن مبارزه هم می‏کنند اما به‏ طور کلی،فقط وقتی در سیستم پذیرفته می‏شوند که کم و بیش ارزش‏ها را در خود درونی سازند.این آن چیزی است‏ که موضوع تعلیم و تربیت مناسب را(برای قدرت مداران) تشکیل می‏دهد؛این نکته نه تنها درباره رسانه‏ها صدق‏ می‏کند،بلکه در مورد حیات عقلی و تحقیقی(آکادمیک و دانشگاهی)نیز صحت دارد که آن را می‏توان نهادهای‏ ایدئولوژیک نامید.

\*آیا امکان دارد که فرضا بتوان به آن نوع رسانه‏ها دست یافت؟آیا می‏توان از درون تغییر ایجاد کرد؟وقتی ما برنامه‏های سی.ان.ان.،یو.پی.آی.،آسوشیتدپرس را می‏بینیم از خود می‏پرسیم که آیا ممکن است که در این‏ تجارت خانه‏های بزرگ خبری و تبلیغی وارد شد و تغییری‏ انجام داد؟یا باید چیزهای متفاوتی را پایه‏ریزی کرد؟

چامسکی:هر دو کار باید بشود؛و تنها این دو راه هم‏ نیست،هر نهادی،حتی در کشورهای فاشیستی،در معرض نفوذ مردم قرار دارند.قطعا در جوامع نسبتا آزاد رسانه‏ها هم همینطور.در حقیقت،تغییرات عمده‏ای به‏ وجود آمده که برخی از آنها نسبت به سی سال پیش،پیشرفت‏ بوده و در واقع از دهه 1960 از فشارهای مردمی مایه گرفت‏ و تداوم یافت تا که منجر به تغییراتی در رسانه‏ها شد و نیز باعث دگرگونی در تیتر گذاری‏ها گردید و نوع کارهای‏ رسانه‏ای از درون نیز تحول را به همراه داشت.پس‏ چیزهایی وجود دارد که قابل انجامند و روزنامه‏نگاران‏ بسیاری که می‏خواهند درستی را پیشه کنند،به خوبی از محدودیت‏ها و فشارها،آگاهی یافته‏اند.در حقیقت آن‏ها خیلی بیشتر از من بدبینی به خرج می‏دهند،زیرا به طور مستقیم تجربه آموخته و راه خود را در فضاهای باز پیدا کرده‏اند.گاهی اوقات هم موفق می‏شوند که عمل کنند، دوستان نزدیکی دارم که گزارشگران برجسته‏ای بودند که‏ فقط به علت عدم تحمل،کارشان را ترک گفته‏اند.

\*آیا تمرکز رسانه‏ها را دارای اشکال می‏بینید،یا فکر می‏کنید که همان ساختار قبلی است که فقط مالکانشان تغییر یافته‏اند؟

چامسکی:دارای اشکال جدی است،تمرکز رسانه‏ها در تمام این قرن ادامه داشته و بسیار شدید بوده،به طوری‏ که در آمریکا که تا دهه 1950 حدود 800 روزنامه با پایگاه‏ کارگری وجود داشته که به دست 20 تا 30 میلیون نفر می‏رسید؛آن‏ها تصویر بسیار متفاوتی ترسیم می‏کردند؛ هر قدر که به عقب‏تر برگردیم،می‏بینیم که این تنوع بیشتر بوده.موج اخیر تمرکز در حال محدود کردن رسانه‏ها و تبدیل آنها به معدودی شرکت بزرگ هستند؛این امر از بدیهیات است.

\*نکته‏ای که این اواخر در رسانه‏ها زیاد مطرح می‏شود، پروژه‏های صندوق بین المللی پول است.ما آن را«برتون‏ وودز»جدید می‏نامیم،شما در این باره چه فکر می‏کنید؟

چامسکی:سیستم«برتون وودز»که توسط آمریکا با حمایت سایر مراکز بزرگ مالی تأسیس شده بود،عملا 25 سال است که ورشکست شده و از آن به بعد،دیگر چنین‏ سیستمی وجود نداشته است.آزاد سازی سرمایه‏های مالی‏ که در سال‏های دهه 1970 صورت گرفته،دقیقا عکس بوده‏ است،زیرا که خواستار وضع قوانین و مقرراتی برای‏ تعویض پول‏های بین المللی شده و این امر تأثیر زیادی بر کل اقتصاد داشته که برای همگان به جز معدودی افراد بسیار ثروتمند،بسیار مضر بوده است.اما این امر باعث نوسان‏ بسیار زیاد نرخ ارزها در بازارها گردید که در اثر آن،همواره‏ ترس و لرز و هیستری بر سرمایه‏داران حکمفرما شد.و همین امر است که موجب نگرانی‏های زیادی گردیده که‏ ثروتمندان بزرگ را به فکر طرح‏های جدید انداخته است.

بر این اساس است که صندوق بین المللی پول و حتی وزارت‏ خزانه‏داری آمریکا،که به نوعی بر این صندوق تسلط دارد، در صدد رها سازی بیشتر امور مالی هستند؛از طرف دیگر، می‏خواهند از طریق اساسنامه صندوق،این کار را انجام‏ دهند که یک تغییر بنیادی محسوب می‏شود؛ولی بانک‏ جهانی و بخش‏های زیاد دیگری که محافظه کارترند،در اثر واهمه از آینده خود،که فکر می‏کنند که ممکن است آنها را حذف سازد،با آن مخالفت می‏ورزند.

\*چه نقشی برای کشورها در زمینه جهانی سازی بازارها می‏بینید؟

چامسکی:بستگی دارد که درباره چه کشوری صحبت‏ می‏کنید؟اگر کشور،مثل کشورهای DCEO باشد،چون‏ آن‏ها طی بیست سال گذشته افزایش یافته(که ناشی از ازدیاد محصولات ناخالص ملی است و این در گزارش بانک‏ جهانی آمده است)مفید است؛از سوی دیگر،در کشورهای‏ ضعیف مثل کشورهای آمریکای لاتین و کشورهای صحرای‏ آفریقا،این امر سبب تضعیف هر چه بیشتر می‏شود.کشورهای واقع در نیمکره غربی،که در رأس‏ ثروتمندان آن‏ها،ایالات متحده آمریکا قرار دارد،بسیار مغتنم است چون این کشورها می‏توانند نقش بسیار عمده‏ای‏ ایفا کنند که از زمان جنگ جهانی دوم به بعد،این نقش بسیار گسترده‏تر هم شده است و به خصوص از زمان رونالدو ریگان(2)،که توأم با دخالت آشکارتر در امور کشورهای‏ دیگر بود؛برای نمونه،کشور هائیتی را در نظر بگیرید: در آنجا شرط بازگرداندن«آرستید»(3)به حکومت آن‏ کشور،پذیرش یک برنامه نولیبرالی بود که باید هائیتی را در معرض بازارهای به اصطلاح آزاد قرار دهد.این بدان‏ معنی بود که مثلا کشاورزان برنج در هائیتی باید با تجارت‏ پیشگان این محصولات در ایالات متحده،چهل درصد کمک دولتی دریافت می‏دارند،رقابت کنند!...این به‏ معنای از بین رفتن سریع کشاورزی برنج هائیتی شد.لذا ایالات متحده با این عمل حکومت دست نشانده را برای‏ بقای خود،وادار می‏کرد که دست به دامان تجار زالوصفت‏ که سرنخ همه آن‏ها در ایالات متحده قرار دارد بشود و شرایط فعالیت‏های کشورش را به اشاره رژیم ایالات متحده،که‏ خود عامل سرمایه‏داران جهان‏خوار است،تعیین کند.\*:سخنان شما در مورد ایالات متحده و دنیای غرب، خیلی کلی است؛گاهی تصور می‏شود که موج نولیبرالی را که یحتمل از اواسط قرن 18 تجربه می‏کنیم،چندان گریز پذیر نبوده و باید از آن عبور می‏کردیم تا نوعی شکوفایی‏ اقتصادی را به دست می‏آوریم.در این امر،بعضی وقت‏ها احساس می‏کنیم که بازیگران بزرگ چندان توجهی به وجه‏ دمکراسی موضوع در صحنه سیاسی نداشته‏اند.شما آینده‏ دمکراسی را در موقعی که اقتصاد این قدر زیاد نقش داشته‏ باشد،چگونه می‏بینید؟

چامسکی:اولا فرض‏های قابل تردید زیادی در آنچه‏ که گفته‏اید وجود دارد،شاید برای شما این طور جا افتاده‏ که برنامه‏های نولیبرالی تنها راه رسیدن به پیشرفت است؛ اما این نکته از نظر تاریخی فاقد صحت است.هم اکنون‏ در خود ایالات متحده نیز چنین چیزی مصداق ندارد،پس‏ این نکته مورد اعتقاد شما،القائات ناموجهی است که شما را به این باور رسانیده که پیروزی از قدرت‏های غیر درونی گریز ناپذیر است.شما مجبور نیستید آنچه را که به شما تلقین‏ می‏شود قبول کنید،فکر انسان برای همین است؛در حقیقت‏ اگر فکرتان را به کار بیندازید خواهید دید که ثروتمندان‏ زورمدار که مرتب این مسأله را القاء می‏کنند،برای عمل‏ کردن خودشان نیست؛بلکه برای این است که من و شما این فریب را باور کنیم.

ببینید مسأله دمکراسی و قدرت خصوصی با هم متفاوت‏ است؛قدرت خصوصی که همان قدرت مداری‏های‏ شرکت‏های خصوصی و بنگاه‏های مالی از راه آئین مورد تبلیغ نولیبرالی به دست نمی‏آید،بلکه صاحبان این قدرت‏ها مصرانه حمایت و پیشتیبانی شدید حکومت‏های نیرومند را به دست می‏آورند و به این وسیله،هر کاری که می‏خواهند می‏کنند و بعد برای که به حساب و کتابشان نرسند و حتی‏ مردم فکر سؤالش را هم از سر بدر کنند،مرتب تبلیغ می‏کنند که دنیا،دنیای آزادی عمل است و باید همواره آزاد فکر نوین‏ گرا(نولیبرال)بود و کار به دیگران نداشت!...به علاوه‏ آن‏ها،درگیر روندی هستند که خودشان«ائتلاف‏ استراتژیکی»با یک دیگر می‏نامند که در واقع با رقیب‏های‏ احتمالی هم این«گاوبندی»را انجام می‏دهند تا کنترل بازار را در دست داشته باشند.با این تمهید آن‏ها دوست دارند که‏ یک حکومت نیرومند را پشتیبان خود داشته باشند تا مستقیما از منافع آنها حمایت کند.این ثروت اندوزان،با این اشتها، هیچ گاه به فکر عدم اتلاف سرمایه در مورد برنامه‏هایی که‏ به نفع عموم مردم باشد نیستند.و این دقیقا به معنای حفظ دمکراسی در حداقل ممکن است تا قدرت مردمی افزایش‏ نیابد.لذا نیروی مردم در انحطاط واقع می‏شود و ما نباید فریب این ترفند را بخوریم.

\*آیا شما اتحادیه‏ها را به عنوان نیرویی در جهت مقابل‏ این سیاست‏ها می‏بینید؟نقش اتحادیه‏ها و دولت چه خواهد شد؟آیا دولت دلیلی برای بقا دارد؟

چامسکی:در نهایت خیر،ولی در جهان فعلی دنیایی‏ از کشور-دولت‏ها داریم که تحت سلطه شرکت‏های بزرگ‏ بوده و این شرکت‏ها در درون شبکه امنیتی حکومت‏های آن‏ کشور-دولت‏ها جا خوش کرده‏اند؛اتحادیه‏ها یکی از چند ساز و برگی هستند که به وسیله آنها،مردم عادی می‏توانند با هم باشند و منابع فردی خود را طوری هدایت کنند که تا اندازه‏ای با تمرکز قدرت آن زور مداران مقابله کنند؛این‏ کار تاکنون یک بار اتفاق افتاده است:شما اگر از خودتان‏ بپرسید که چرا کانادا دارای یک سیستم بهداشتی است ولی‏ ایالات متحده فاقد آنست متوجه خواهید شد که علت عمده‏ آن،ناشی از قدرت نسبی و فعالیت‏های نهضت‏های‏ اتحادیه‏ها در دو سوی مرز(ایالت متحده و کانادا)بوده‏ است.

در ایالات متحده هم اتحادیه‏ها تا اندازه‏ای در حال اجرا هستند و چند تا موفقیت هم داشته‏اند که از جمله آنها انسداد تصویب قانونی به نام«موافقت چند جانبه در مورد سرمایه‏گذاری‏ها»بوده است.اتحادیه‏ها سرانجام پی‏ برده‏اند که بهتر است بین المللی شوند،آنهم نه در حرف‏ بلکه در عمل.از این جهت اکنون برخی تلاش‏های دست‏ جمعی میان اتحادیه‏های ایالات متحده،مکزیک و دیگر اتحادیه‏های منطقه کارائیب در حال ثمر دادن است.و این نکته مهمی است؛منظورم این است که سرمایه متحرک‏ است،ولی نیروی کار این طور نیست،مگر این که روابط بین المللی برقرار کند تا بتواند مردم عادی را مورد حمایت‏ قرار داده،حقوق اجتماعی و مردم سالارانه را گسترش‏ دهد.

البته اتحادیه‏ها یکی از ابزارهایند،وسائل بسیار دیگری‏ هم وجود دارد؛لکن سازمان‏های مردمی،از هر نوع،که‏ اتحادیه‏های کارگری در میان آنها در تاریخ عمده‏تر بوده‏اند، راه علاج مقابله با قدرت‏های متمرکز است که فقط تغییرات‏ نهادی می‏تواند آن‏ها را حذف کند و این چیزی است که من‏ فکر می‏کنم باید مورد هدف باشد.

\*آیا شما که این همه درباره اتحادیه‏ها و سازماندهی‏ مردمی صحبت می‏کنید،فکر می‏کنید که این وظیفه مردم‏ محله و منطقه است که سازمان بیابند و یا باید نوعی نخبگان‏ در جامعه داشته باشیم که مردم را جمع کنند؟آیا این نهضت‏ باید واقعا از پائین شروع شود؟یا گاهی باید از افراد دانشگاهی یا اشخاصی که قدری بیشتر سر از مسائل سیاسی‏ و امور جاری در می‏آورند شروع شود؟

چامسکی:اگر نهضتی به وسیله نخبگان راه اندازی‏ شود در خدمت منافع نخبگان خواهد بود؛پس اگر نهضت‏ها باید هدف‏های مردمی و مردم سالارانه داشته‏ باشند،باید توسط مردم عادی راه اندازی شوند تا کسی برای‏ خود مصادره نکند؛ممکن است فردی در دانشگاه چیزی‏ بداند اما او باید این دانسته‏هایش را در اختیار بگذارد و نیز آماده فراگیری از دیگران باشد.اما این مردم با استعدادهای‏ گوناگون هستند که می‏توانند خیلی کارها بکنند و مسائل‏ زیادی را که واقعا در جامعه هست،تشخیص دهند و در راه رفع مشکلات مردم گام بردارند.به این شیوه است که‏ سازمان‏های جدی شکل می‏گیرند.

\*آیا امیدی برای آینده دارید؟پیشرفتی را در این زمینه‏ می‏بینید؟هیچ نهضت پیشتازی در این امر اقدام می‏کند؟

چامسکی:پیشرفت زیاد است،انسداد تشکیل همان‏ موافقت چندجانبه سرمایه‏گذاری که بسیار خطرناک بود، از موفقیت‏های ممتاز محسوب می‏گردد.آنها می‏خواستند به طور مخفی و به هر ترتیب این کار را انجام دهند که‏ خوشبختانه بر اثر فعالیت‏های مردم کانادا سلسله اعتراضات‏ بر پا شد و جلوی این خطر عظیم گرفته شد.این پیروزی‏ بسیار بزرگی بود.در واقع اگر به مطبوعات مالی بین المللی‏ نگاهی بیندازید خواهید دید که آنها چقدر از شکست انعقاد این موافقتنامه مذکور آزرده شدند.وقتی نیروهای فعال دو طرف را ملاحظه کنید عظمت این موفقیت را خواهید دید.

زیرا از یک طرف،شما قدرت متمرکز جهانی را می‏بینید که‏ صف آرایی کرده بود تا به کمک نهادها و بانک‏ها و رسانه‏ها، منظور خود را عملی سازند،و از سوی دیگر،اعتراضات‏ مردمی مانند مودبارلو را شاهد بودید و این‏ها برنده شدند، لااقل به طور موقت،پس به این مقابله ادامه دهیم؛این تنها مورد نبوده،ولی بسیار چشمگیر بوده است.مردم باید تشویق گردند و از این تجربه‏ها بیشتر یاد بگیرند.

ترجمه از پایگاه اطلاع رسانی به سوی آزادی به آدرس‏ زیر:

ofnI @ moc.modeerfdrawot

آغاز روزنامه‏نگاری‏ با کیهان فرهنگی

پروفسور حمید مولانا که گفتگوی ویژه این شماره به وی اختصاص یافته است،خود روزنامه نگاری را 47 سال پیش با«کیهان فرهنگی»آغاز کرد.

حمید مولانا نوزده ساله و دانشجوی رشته اقتصاد دانشگاه تهران بود که از سوی مؤسسه کیهان به کار فرا خوانده شد.

قرار بود نشریه‏ای به نام«کیهان فرهنگی»در مجموعه انتشارات و مطبوعات کیهان،چاپ و منتشر شود و برای این کار،از«مولانا»ی جوان نیز خواسته شد که با این نشریه همکاری کند.نخستین شماره هفته نامه‏ «کیهان فرهنگی»روز سه‏شنبه هشتم اسفند ماه سال 1334 در شانزده صفحه و به سردبیری دکتر محمد امین‏ ریاحی در تهران منتشر شد.

این نشریه،در نخستین دوره خود،بیشتر هفته نامه‏ای صنفی-فرهنگی بود که مشکلات حوزه آموزش و پرورش و مسایل رفاهی،حقوقی معلمین را پی می‏گرفت.اصولا در دهه سی واژه فرهنگ مترادف با واژه‏ آموزش و پرورش بود.

در این نشریه،نویسندگان مشهوری چون:استاد احمد بیرشک،دکتر سعید نفیسی،دکتر محمود حسابی‏ و اقبال آشتیانی قلم می‏زدند.

کیهان فرهنگی در دوره نخست خود،بیشتر نشریه‏ای اقتصادی بود و طرفداری از رجال سیاسی و یا دولت وقت و تبلیغ خاندان پهلوی نیز در آن کم رنگ‏تر از سایر نشریات در آن است.

برخی عناوین ثابت نشریه،هر هفته با موضوعی جدید دنبال می‏شد.عناوینی چون:«یک هفته در فرهنگ»،«کتابخانه‏ها»،«دانشگاههای ما»و«مدارس مشهور تهران».

گزارش‏های مندرج در این هفته‏نامه،عمدتا کار دانشجویی کوشا به نام«حمید مولانا»ست در این‏ گزارش‏ها،دانشگاهها و مدارس علمیه تهران و شهرستانها مطرح شده‏اند.معرفی‏ها به گونه‏ای است که‏ حکایت از نگاه مثبت گزارشگر نسبت به روحانیت و مراکز آموزشی دینی آن زمان می‏کند.

پروفسور مولانا در گفتگو با کیهان فرهنگی،هشتاد درصد گزارش‏های این نشریه را محصول ابتکار و اندیشه خود عنوان نمود و این امر بیش از هر چیز،نشانگر تربیت خانوادگی و همدلی او در آن سالها با اصالت‏های اسلامی بود.

در چهاردهمین شماره«کیهان فرهنگی»که تاریخ سه شنبه بیست و دوم مرداد ماه سال 1335 را نشان‏ می‏دهد،گزارشی از حوزه علمیه قم به چشم می‏خورد.که توأم با تصاویر آیت الله طباطبایی و استاد مرتضی‏ مطهری است که بدون کم و کاست در ذیل آورده می‏شود.

دانشگاه روحانی قم به علوم و حکمت جدید مجهز می‏شود

خبرنگار کیهان فرهنگی در این هفته از نزدیک‏ درباره یکی از رجال علمی و فرهنگی که در قم‏ سکونت دارد و با همت و استعداد خدادادی خود یک تحول فکری و نهضت علمی امید بخشی را پایه گذاری کرده است اطلاعاتی برای خوانندگان‏ عزیز فراهم آورد.

این شخص آقای سید محمد حسین طباطبایی‏ تبریزی است که در قم اقامت دارد و از مدرسین و مولفین دانشمند عصر حاضر به شمار می‏رود و کتاب‏های متعدد در رشته‏های مختلفی تألیف نموده‏ است و جمعیت انبوهی از فضلا و محصلین‏ برجسته حوزه علمیه قم در حوزه درس او حاضر و از محضرش استفاده می‏کنند و در خارج از محیط حوزه قم نیز شهرت و معروفیت به سزایی دارد.

دانشگاه روحانی قم

شهر مذهبی قم را غالبا خوانندگان محترم‏ دیده‏اند و عده بسیار طلاب و محصلین آنجا را نیز مشاهده کرده‏اند ولی شاید کمتر اشخاصی پیدا بشوند که از نزدیک از جریان تحصیلی و طرز کار و فعالیت این عده از جوانان هم وطن ما که پس از پایان‏ دوره تحصیلی به ولایات و شهرهای خود مراجعت‏ می‏کنند و اداره امور مذهبی مردم را به عهده‏ می‏گیرند و خواه ناخواه در طرز تعلیم و تربیت‏ اخلاق عمومی تأثیر به سزایی دارند اطلاع کافی‏ داشته باشند.

از این رو ما برای آشنا ساختن خوانندگان محترم‏ خود مختصری وضع حوزه علمیه قم را تشریح‏ می‏کنیم.

حوزه علمیه قم تا حدی نمونه و یادگار یکی از دانشگاه‏های قدیمی ایران مانند دانشگاه نظامیه بغداد و نظامیه نیشابور است که قرنها این دانشگاه‏ها در این کشور وجود داشته و مردان بزرگی را که شهرت‏ جهانی دارند و نامشان در تاریخ فرهنگی بشر به‏ عظمت و جلالت یاد می‏شود در دامن خود پرورش‏ داده‏اند.